

دوفصلنامه ادبیات پهلوانی، دانشگاه لرستان
سال چهارم، شماره ششم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

تحلیل شخصیت رستم در داستان رستم و سهراب بر اساس مکانیسم‌های دفاعی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۶	کوثر خاطریان ^۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۰۸	محمدرضا صالحی مازندرانی ^۲
	نصرالله امامی ^۳

چکیده

روایت‌های حماسی شاهنامه، به ویژه در بخش پهلوانی، به لحاظ درون‌مایه، دارای ابعاد گوناگون روان‌کاوانه است. در بین این روایات، داستان «رستم و سهراب» بیش از داستان‌های دیگر، نقد و تحلیل روان‌کاوانه را برمی‌تابد. یکی از رویکردهای روان‌کاوانه‌ای که به این داستان می‌توان داشت، نقد و تحلیل شخصیت رستم بر اساس مکانیسم‌های دفاعی است که فروید و آنا فروید آن را نظریه‌پردازی کرده‌اند. پژوهش حاضر، بر آن است که شخصیت رستم را بر اساس این مکانیسم‌ها مورد بررسی قرار دهد؛ با این هدف که هم خواننده از رموز و لایه‌های پنهان این داستان آگاه شود و هم میزان و بلوغ هنر روایت‌گری استاد توس بر همگان، بیش از پیش، آشکار گردد؛ از سوی دیگر، با این نگرش روان‌کاوانه، تا حد زیادی، ابهامات موجود در شناسایی رستم از سهراب، پیش از رویایی در میدان نبرد، آشکار می‌شود.

۱. کارشناسی ارشد دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)، khateryan6262@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز، salehimr20@yahoo.com

۳. استاد دانشگاه شهید چمران اهواز، nasemami@yahoo.com

آنچه از بررسی‌ها و تحلیل‌های روان‌کاوانه در این مقاله حاصل می‌شود، گویای آن است که رستم، سهراب را از همان آغاز شناخته است و ناگزیر از رفتارهای دفاعی؛ نظیر «گریز از واقعیت» و سپس از رفتارهای دفاعی دیگر، به‌ویژه «انکار واقعیت» بهره می‌جوید تا خود را از اضطراب تلخ و دردآور رویارویی با فرزند بر سر آرمان‌های ملی و مسئولیت‌های پهلوانی برهاند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، تحلیل شخصیت، مکانیسم‌های دفاعی، فروید، آنا فروید، رستم.

۱- مقدمه

یکی از گونه‌های درگیری یا جدال در داستان، در کنار انواع دیگر آن، درگیری انسان با طبیعت، انسان با انسان، انسان با آرمان‌هایش و درگیری انسان با لایه‌های پنهانی درون اوست که گاه داستان پردازان، در روایات داستانی خود، این نوع درگیری را نیز، در کنار درگیری‌های دیگر، در آفرینش و پرورش شخصیت‌های داستانی خود، به‌ویژه در شخصیت‌های محوری یا اصلی، به نمایش می‌گذارند. درگیری انسان با لایه‌های پنهانی درونش، تحت عنوان تعارض‌های درونی مطرح می‌شود. تعارض درونی که به صورت هشیار یا ناهشیار می‌باشد، هنگامی روی می‌دهد که شخص مجبور است میان دو انگیزه متضاد یکی را برگزیند که در نتیجه این انتخاب، در ذهن شخص درگیری و کشمکش ایجاد می‌گردد. (گنجی، ۱۳۹۵: ۷۶). این نوع درگیری، به شکلی پیچیده و مرموز، عمدتاً در قالب رفتار دفاعی، قابل توجیه و تفسیر است. وجود این نوع درگیری، در «نهاد» شخصیت‌های داستان، روایت داستانی را از شکل عادی و متعارف برتری می‌بخشد و ابعاد درونی تر و روان‌شناسانه به آن می‌دهد. این نوع جدال، گاه شخصیت داستان را در مسیر عملکردها و اهداف، بر سر دوراهی قرار می‌دهد و موجب می‌شود در مواقعی اندیشه یا جهان‌بینی او در

مقابل عواطف و تمایلات فردی قرار گیرد و ناخودآگاه، از مکانیسم‌هایی؛ چون انکار واقعیت، فرار از واقعیت، توجیه، فرافکنی و گریز، برای حفظ و موجه جلوه دادن شخصیت خود، بهره بگیرد.

رفتارهای دفاعی که امروزه در روان‌شناسی مورد توجه قرار گرفته است، در نقد روان‌شناختی داستان‌ها از اهمیت شایانی برخوردار است و «از آنجا که متون کهن، به‌مثابه آینه‌ای از روان و آرزوهای بشر دوران خویش بوده است و همچنین تصویر ذهنی بشر را از انسان آرمانی خود، هرچه تمام‌تر آشکار می‌کند؛ بنابراین می‌تواند جایگاه مناسبی برای پردازش روانکاوانه باشد» (صنعتی، ۱۳۸۰: ۸۳-۸۲). وجود این رفتارها و مکانیسم‌های دفاعی، در ساخت و پرداخت شخصیت‌های یک داستان، خود نشان‌دهنده عمق اندیشه و بلوغ هنری آن داستان‌پرداز تلقی می‌شود؛ به‌طوری‌که داستان‌پردازان بزرگ، هیچ‌گاه در آفرینش شخصیت‌های خود از آن‌ها غافل نبوده‌اند.

با تأمل در برخی از داستان‌های شاهنامه، به‌خوبی آشکار خواهد شد که خداوندگار رستم در آفرینش شخصیت این قهرمان ملی، به‌ویژه در داستان برجسته‌ای چون «رستم و سهراب»، این نگرش روان‌شناسانه را مورد توجه قرار داده است؛ به‌طوری‌که در موقعیت‌های گوناگون جریان‌های داستان، گفتار و کردار رستم، از دیدگاه مکانیسم‌های دفاعی قابل بررسی و تحلیل است.

داستان رستم و سهراب، از دیرباز تاکنون، بارها مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است؛ اما آنچه امروزه بیش از هر چیز ضرورت توجه به این داستان را بیشتر می‌کند، تحلیل داستان از منظر روان‌کاوی است. در واقع، بررسی داستان از منظر روان‌کاوی، زوایای پنهان این داستان را بیش‌ازپیش روشن کرده و ارزش و جذابیت آن را دوچندان می‌کند. آنچه بر آنیم تا در این مقاله بدان بپردازیم، نگرانی و تشویش‌خاطری است که روان‌پهلوان نامور

ایران (رستم) را چنان اسیر خویش ساخته که ناخودآگاه، متوسل به رفتارهای دفاعی می‌شود تا خود را از هجوم این ناملایمات برهاند. این رفتارهای دفاعی که با عنوان مکانیسم دفاعی، اولین بار از سوی فروید مطرح شد؛ دریچه‌ای تازه پیش چشمان علاقه‌مندانی گشود که در پس هر حادثه به دنبال زوایای پنهان آن بودند. «اصل اساسی در نقد روانکاوانه فروید از آثار ادبی، این است که بین تیپ واقعی مردم و آنچه بر زبان می‌آورند، تفاوت بسیار است. فروید، در پشت واژه‌ها، در پی یافتن انگیزه و نیت‌های پنهان می‌گشت» (صنعتی، ۱۳۸۰: ۷-۶).

توجه به داستان، به کمک نقد روان‌کاوی، خود گویای این حقیقت است که در حمله سهراب به ایران، روان رستم اسیر حوادث ناخوشایند می‌شود. از یک سو حضور سهراب، به عنوان دشمن ایران و برهم‌زننده آرامش، در سرزمین آرمانی رستم و از سوی دیگر، کتمان علاقه‌مندی به پهلوانی که هر بزرگمردی در آرزوی داشتن چنین فرزندى است. کتمان حقیقتی که افشا شدنش، آن هم در آن شرایط، از نظر رستم به مصلحت نیست. «نکته اینجاست که هیچ‌کس از ازدواج و فرزند او خبر ندارد؛ مگر تعداد اندکی از تورانیان؛ بنابراین او نمی‌تواند در برابر ایرانیان این امر را که تاکنون پنهان مانده، در این بحبوحه حساس، فاش سازد. گو این‌که اصلاً خود او هم نسبت به این مسئله بی‌اعتناست و تمام نشانه‌ها- که همگی دال بر فرزند بودن سهراب است- منکرانه و لجاج‌آمیز- وقعی نمی‌نهند» (مریم صادقی، ۱۳۹۱).

۱-۱- پیشینه پژوهش

از میان داستان‌های شاهنامه، داستان رستم و سهراب، به دلیل تقابل عاطفه و آرمان در روان رستم، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ به گونه‌ای که همواره، این سؤال مطرح بوده است که آیا رستم از ابتدا فرزند خود را شناخته است یا نه؟

در این مورد، پژوهشگران مسائلی را استنباط کرده‌اند و با بررسی و تحلیل شخصیت‌های اصلی داستان؛ یعنی رستم و سهراب، در پی آن بوده‌اند که برداشت‌های خود را از این موضوع به اثبات رسانند؛ اما هیچ‌یک در این زمینه، برای اثبات نظر خویش، از نظریه رفتارهای دفاعی سود نبرده‌اند؛ بنابراین به نظر می‌رسد پژوهش حاضر، کاری تازه و بی‌سابقه است.

در خصوص نقد و تحلیل داستان رستم و سهراب، پژوهش‌های ارزنده‌ای صورت گرفته که نگارندگان، در این پژوهش، از آن بی‌بهره نبوده‌اند.

در این زمینه، کتاب‌ها و مقالاتی وجود دارد که عبارتند از:

- زندگی و مرگ پهلوانان، (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۹)
- تراژدی قدرت، (رحیمی، ۱۳۶۹)
- تن پهلوان و روان خردمند، (مسکوب، ۱۳۸۱)
- «تحلیل شخصیت رستم در نبرد با سهراب»، (مریم صادقی، ۱۳۹۱)
- «نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت رستم و سهراب، بر اساس داستان رستم و سهراب»، (زهرا قربانی‌پور، ۱۳۹۲).

۲- تعریف مکانیسم‌های دفاعی از دیدگاه فروید

مکانیسم‌های دفاعی (defense mechanisms) شیوه‌هایی هستند که افراد، به‌طور ناخودآگاه، در برابر رویدادهای اضطراب‌آور به کار می‌برند تا از خود در برابر آسیب‌های روانی و از دست دادن عزت‌نفس (self esteem)، محافظت کنند. «زیگموند فروید، در سال ۱۸۹۴ اندیشه به کار گرفتن اعمال دفاعی را مطرح کرد». به اعتقاد وی، مکانیسم‌های دفاعی، موجب کنار زدن افکار متعارض از حیطه هشیاری می‌شوند. برای شناخت بیشتر مکانیسم‌های دفاعی، لازم است مختصری به نظریه فروید در این باره اشاره کنیم:

فروید ذهن را به سه ساختار «نهاد»، «من» و «فرامن» که بر سر مقدار محدودی انرژی روانی با هم رقابت دارند، تقسیم کرد. او اعتقاد داشت که «نهاد» بخشی از شخصیت انسان است که با خود انسان زاده می‌شود. دو بخش دیگر شخصیت، «من» و «فرامن»، از «نهاد» ناشی می‌شوند؛ بنابراین، «نهاد» منبع و منشأ تمام انگیزه‌ها هم محسوب می‌شود و کاملاً ناهشیارانه است. پس در مجموع، «نهاد» بدوی، بی‌نظم، دست‌نیافتنی برای هشیاری، تغییرناپذیر، غیراخلاقی، غیرمنطقی، سازمان‌نیافته و سرشار از انرژی است که آن را از گرایز دریافت می‌کند و برای ارضای اصل لذت به مصرف می‌رساند (جی‌فیست و گری‌گوری جی‌فیست، ۱۳۸۷: ۴۱).

«من» یا «خود»، حوزه‌ای از ذهن است که با واقعیت تماس دارد. «من»، در مدت نوباوگی، از «نهاد» به وجود می‌آید و تنها منبع ارتباط فرد با دنیای بیرونی می‌شود. «من» تحت سلطه اصل واقعیت قرار دارد و می‌کوشد این اصل را جایگزین اصل لذت «نهاد» کند. «من» به‌عنوان تنها حوزه ذهن که با دنیای بیرونی تماس دارد، شاخه تصمیم‌گیرنده یا مجری شخصیت می‌شود. باین حال، چون «من» تا اندازه‌ای هشیار، نیمه‌هشیار و ناهشیار است، می‌تواند در هریک از این سه سطح تصمیم‌گیری کند. «من» هنگام انجام دادن وظایف

شناختی و عقلانی‌اش، باید درخواست‌های مغایر و نامعقول «نهاد» و «فرامن» را در نظر بگیرد. «من» علاوه بر این دو جنبه خودکامه ذهن، باید به ارباب سومی هم خدمت کند و آن دنیای بیرونی است؛ بنابراین، «من» مرتباً سعی می‌کند بین درخواست‌های کورکورانه و نامعقول «نهاد» و «فرامن» با درخواست‌های معقول دنیای بیرونی سازش برقرار کند. زمانی که «من» از سه طرف، توسط نیروهای متفاوت متخاصم محاصره می‌شود، به صورت قابل پیش‌بینی، واکنش نشان می‌دهد و مضطرب می‌شود و از آن پس، مجبور می‌شود برای دفاع از خودش در برابر این اضطراب، از سرکوبی و سایر مکانیسم‌های دفاعی استفاده کند. «من» ارزش‌گذاری نمی‌کند؛ بلکه فقط نقش‌های اجتماعی را ایفا می‌کند تا از تنبیه در امان باشد و در این موقع است که سومین ساختار شخصیتی؛ یعنی «فرامن» در صحنه ظاهر می‌شود (جی فیست و گری گوری جی فیست، ۱۳۸۷: ۴۳).

در روان‌شناسی فروید، «فرامن» یا «فراخود»، بیانگر جنبه‌های اخلاقی و آرمانی شخصیت است و اصول اخلاقی و آرمانی آن را هدایت می‌کند که با اصل لذت‌نهاد و اصل واقعیت من مغایر است. «فرامن» از من به وجود می‌آید و مانند «من» از خودش انرژی ندارد. باین حال، «فرامن» از یک نظر با «من» تفاوت دارد و آن این است که با دنیای بیرونی هیچ تماسی ندارد و به صورت نامعقول تقاضای کمال دارد. «فرامن» دو زیرمجموعه دارد: وجدان و خود آرمانی. فروید تفاوت این دو زیرمجموعه را روشن نکرد؛ اما به طور کلی، وجدان، از تنبیه شدن به سبب رفتار نامناسب، به وجود می‌آید و به ما می‌گوید: چه نباید بکنیم؛ درحالی که خود آرمانی از تقویت شدن به سبب رفتار مناسب حاصل می‌شود و به ما می‌گوید: چه باید بکنیم. «فروید معتقد است؛ شخص باید ناخودآگاه خود را به گونه‌ای با رفتار و در واقع، با گفتار بروز دهد؛ اما تنها داشته‌های متن ادبی و آثار خلاقانه هنری کلام است» (freud, 1953, p:150).

یکی از کسانی که پس از فروید کوشید تا دامنه این مکانیسم‌ها را وسعت بخشد، دختر او *آنا فروید* بود. وی در شناخت بعضی از مکانیسم‌ها؛ نظیر انکار، به اطلاعات ارزشمندی دست یافت. در واقع، کاربرد مکانیسم‌های دفاعی که فروید و آنا فروید برای وسعت دامنه آن تلاش بسیار کردند، نشان از نوعی شیوه سازگاری است که افراد برای جلوگیری از تنزل عزت نفس و مقابله با افزایش اضطراب به آن‌ها متوسل می‌شوند. در کتاب «زمینه روان‌شناسی هیلگارد» در تعریف مکانیسم‌های دفاعی، چنین آمده است: «فروید اصطلاح مکانیسم‌های دفاعی را به تدابیر ناهشیار اطلاق می‌کند که آدمی برای حل و فصل هیجان‌های منفی به کار می‌برد. این تدابیر هیجان‌مدار، موقعیت تنش‌زا را تغییر نمی‌دهند؛ بلکه فقط شیوه دریافت یا اندیشیدن شخص را به آن عوض می‌کنند. به این ترتیب، در همه مکانیسم‌های دفاعی، عنصر «خود فریبکاری» در کار است» (اتکینسون، ۱۳۸۶: ۵۱۰). بر اساس آنچه گفته شد، هنگامی که روان‌شخص در برابر واقعیت دنیای بیرون، تحت فشار اختلافات نهاد و فراخود قرار می‌گیرد، دچار اضطراب روانی شده و برای رهایی از این اضطراب، به استفاده از ابزارهای دفاعی متوسل می‌شود که به آن مکانیسم دفاعی می‌گویند. در این میان، روشن است که روان فرد، برای رهایی از اضطراب، به رفتارهای دفاعی متوسل می‌شود.

از دیدگاه روان‌شناسی، «اضطراب زیربنای تمام ناهنجاری‌های روانی است. هرگاه خطری ارگانیک را تهدید کند، «خود» با ایجاد احساس نگرانی، شخص را آگاه می‌کند. به این ترتیب، شخص یا به مقابله با آن برمی‌خیزد، یا آنکه از رویارویی با آن پرهیز می‌کند؛ بنابراین، اضطراب، در اصل انسان را برای مقابله با خطر تجهیز می‌کند.

اضطراب اخلاقی عبارت است از نگرانی نسبت به تنبیه خود به وسیله خود، وقتی نهاد کوشش می‌کند تا تمایلات و افکار غیرموجه خود را نشان دهد، در مقابل، فرا خود، با

احساس شرم و سرزنش، واکنش نشان می‌دهد و در شخص اضطراب اخلاقی پدید می‌آید؛ یعنی فرا خود سعی می‌کند خود را برای عمل زشت نهاد سرزنش کند. این اضطراب، در حقیقت، اضطراب اجتماعی است که مبادا فکر و یا احساسی کند و یا دست به عملی بزند که موردپسند اخلاق جامعه نباشد» (شاملو، ۱۳۸۲، ۳۹-۳۶). اکنون با روشن شدن مفهوم رفتارهای دفاعی، به بررسی این رفتارها در داستان رستم و سهراب می‌پردازیم.

۳- مکانیسم‌های دفاعی که رستم آن‌ها را در داستان به کار می‌برد:

۳-۱- انکار^۱

آنا فروید، در تعریف این سازوکار دفاعی، بر این باور است که فرد، جنبه‌ها و بخش‌هایی از واقعیت را که به دلیل نامقبول بودن، نمی‌تواند بپذیرد، به شکل ناخودآگاه، رد می‌کند؛ به گونه‌ای که اصلاً وجود آن را انکار می‌کند. وقتی سخن از انکار واقعیت به میان می‌آید، به این معنی است که شخص با استفاده از این دفاع، دیگر مجبور نخواهد بود با آن واقعیت روبه‌رو شود (بلکمن، ۱۳۹۱: ۵۶).

اولین و اساسی‌ترین مکانیسمی که رستم برای گریز از واقعیت (تهاجم فرزندش به ایران) به کار می‌گیرد، مکانیسم انکار است که در ادامه به آن می‌پردازیم:

وقتی گذردهم در نامه‌ای خبر حمله سهراب را به کی‌کاووس می‌دهد و از او تقاضای کمک می‌کند؛ کی‌کاووس با خواندن نامه بسیار آشفته می‌شود و برای رهایی از این اضطراب، به چاره‌اندیشی با گروهی از بزرگان متوسل می‌گردد و درنهایت، به این نتیجه می‌رسد که از رستم طلب یاری جویند؛ تا این بار هم با حضور او، ایران به آرامش برسد و امنیت به مرزها بازگردد. «رستم، همیشه به‌عنوان آخرین امید و نجات‌بخش موعود ایرانیان بوده است که تنها هنگام پیشامدها، خطرها، آسیب‌های بزرگ، قدم به میدان می‌گذاشت و

1. Denial

پس از دفع خطر به جایگاه خود بازمی‌گشت و هرگز، در هیچ موردی، پهلوانی هم‌سرشت و هم‌ردیف دیگر پهلوانان بزرگ؛ حتی گودرز، گیو و طوس نبود» (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۵۸ - ۵۷).

پس از چاره‌اندیشی بزرگان، نامه نوشته می‌شود و گیو مأمور رساندن آن می‌گردد. گیو در نزد رستم از دلآوری‌های این پهلوان می‌گوید و رستم بی‌درنگ به یاد سهراب می‌افتد:

بگفت آنچه بشنید و نامه بداد ز سهراب چندی سخن کرد یاد
 تهمتن چو بشنید و نامه بخواند بخندید ز آن کار و خیره بماند
 که «مانندهٔ سام گرد از مهان سواری پدید آمد اندر جهان
 از آزادگان این نباشد شگفت ز ترکان چنین یاد نتوان گرفت
 من از دخت شاه سمنگان یکی پسر دارم و باشد او کودکی
 هنوز آن گرامی نداند که جنگ همی کرد باید گه نام و ننگ
 فرستادمش زرّ و گوهر بسی بر مادر او به دست کسی
 چنین پاسخ آمد که آن ارجمند بسی برنیاید که گردد بلند
 همی می‌خورد با لب شیر بوی شود بی‌گمان زود پرخاشجوی
 (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۴۳)

از همین سخن رستم پیداست که او حدس زده این پهلوان ترک، همان فرزند او سهراب است. پس در اینجا روان رستم اسیر هجوم ناملایمات شده و با واقعیت تلخی روبه‌رو می‌شود که به عقیدهٔ /سلامی‌نوشن (۱۳۴۹)، پذیرش این واقعیت برای رستم، پشت پا زدن به همهٔ جان‌فشانی‌ها و رنج‌هایی است که برای دفاع از آرمان‌هایش متحمل شده است. رستم یا باید واقعیت را بپذیرد و یا به ندای فرامن خود گوش سپارد. پذیرش واقعیت، برای او برابر است با محکوم شدن و زیر سؤال رفتن همهٔ رنج‌هایش و اینکه او به سبب مهر و

عاطفه پدری، از تعرض سهراب به سرزمین آرمانی‌اش چشم‌پوشی کند و واقعیت نسبتش با سهراب را انکار کند. از واکنش رستم نسبت به سخنان گیو و خواندن نامه شهریار، این‌گونه به نظر می‌رسد که او از پذیرش واقعیت حمله سهراب به ایران واهمه دارد و از گمان اینکه مبدا این پهلوان به ظاهر ترک، همان سهراب، فرزندش باشد، دچار اضطراب می‌شود و می‌کوشد از رویارویی با این واقعیت تلخ بگریزد. او علی‌رغم وجود شواهد و شباهت بسیار سهراب به سام و اینکه به ادعای خود رستم، پدید آمدن چنین پهلوانی از میان ترکان بعید به نظر می‌رسد؛ باز هم به کمک «مکانیسم انکار در عبارات» سعی در کتمان حقیقت دارد. رستم، در اولین واکنش، برای رهایی از اضطراب خود، به می‌گساری می‌پردازد و با وجود سفارش کاووس شاه به گیو که:

اگر شب رسی روز را باز گرد بگوش که تنگ اندر آمد نبرد

(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۴۲)

تهمن روزهای متوالی را به می‌گساری سپری می‌کند؛ درحالی‌که رستم همواره مسئولیت پهلوانی خود را می‌شناسد و در چنین مواقعی، بی‌درنگ و بدون هیچ واهمه‌ای، آماده نبرد با دشمنان متجاوز خواهد بود. شاید برای این تأخیر چهار روزه رستم و بی‌اهمیت دانستن سفارش کاووس برای حضور فوری در دربار و دریافت فرمان جنگ برای مقابله با دشمن متجاوز، دو دلیل بتوان بیان داشت:

یکی ترس از این دشمن و دیگر ذهنیتی که رستم نسبت به این متجاوز در نهاد خود یافته است و همین امر سبب شده که ذهن او در کشمکش قرار گیرد که جز انکار و گریز از واقعیت راهی برایش باقی نمی‌گذارد.

آنچه مسلم است و سوابق رستم نیز آن را می‌نمایاند، این نکته است که او هرگز از دشمنان ایران نهراسیده و همواره در برابر متجاوزان، تا سرحد جان، رشادت‌ها و از خود

گذشتگی‌ها نشان داده است؛ بنابراین، این موضوع که او احتمال دهد این دشمن جوان همان فرزند آینده خود اوست که او پیشتر نشانی‌هایش را به تهمینه داده است، کاملاً هماهنگی دارد:

ور ای‌دون که آید ز اختر پسر بیندش به بازو نشان پندر
به بالای سام نریمان بود به مردی و خوی کریمان بود
فرود آرد از ابر پرآن عقاب نتابد به تندی بر او آفتاب
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۲۴)

ذهنیتی که رستم را شدیداً بر سر دو راهی قرار می‌دهد. از یکسو آنکه با دشمنی که گمان می‌کند فرزند اوست، رویارو می‌شود و باید عواطف پدر و فرزند را قربانی دفاع از کیان ملی نماید و دیگر، آن‌که به فرار از واقعیت متوسل شود. بی‌تردید، این کار از کشمکش درونی او می‌کاهد؛ به‌ویژه که آن را با می‌گساری همراه سازد که بی‌خبری و دور بودن موقت، رهایی روان او را از این تضادهای درونی در پی خواهد داشت. تردیدی نیست که رستم با خردورزی و دوراندیشی‌ای که دارد، بهتر از گیو، از واکنش‌های کاووس‌شاه خبر دارد و نیازی نیست که گیو پیامدهای سستی و تأخیر او را برای رفتن به دربار گوشزد نماید:

به روز چهارم برآراست گیو چنین گفت با گُرد سالار نیو
که کاووس تند است و هشیار نیست همین داستان بر دلش خوار نیست
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۴۵)

شاید اگر اصرار گیو نبود، رستم همچنان ترجیح می‌داد به می‌گساری خود ادامه دهد و تا می‌تواند به این نحو بر اضطراب خود برای وضعیت دردناکی که نمی‌تواند به راحتی با آن روبرو شود، غلبه کند؛ وضعیتی که در آن، برای دفاع از آرمان‌هایش، باید در مقابل پسرش

بایستند؛ پسری که مدت‌ها آرزوی دیدارش را در دل داشته است. «رستم نسبت به زوایای پنهان روح خود، شناخت پیدا نکرده بود و فقط به انتظارات و امیدها و آرزوها و تمایلات آرمان‌خواهانه ایرانیان می‌اندیشید؛ بنابراین ناچار بود که به هر ترتیب که شده، انتظار ایرانیان را برآورده سازد» (صادقی، ۱۳۹۲: ۱۳).

در ادامه داستان، هنگامی که به دستور کاووس شاه بزمی برپا می‌گردد و فرصت مناسبی فراهم می‌شود تا تهمتن لحظاتی را در گریز از واقعیت سپری کند، شدت این آشفتگی و اضطراب در او به قدری است که برای مقابله با هراس درونی‌اش، شبانه راهی دژ سپید می‌شود تا این پهلوان ترک را از نزدیک ببیند. زنده‌رزم آن هنگام که حضور غریبه‌ای را در دژ احساس می‌کند و در تاریکی به سوی او می‌آید تا از نام و نشان آگاه شود، رستم را بر آن می‌دارد تا برای پنهان ماندن هویتش و گریز از واقعیت، این بار هم متوسل به مکانیسم انکار شود و در اقدامی عملی، با کشتن زنده‌رزم، سعی کند تا از مواجهه با این واقعیت تلخ بگریزد. در واقع، رستم با دیدن سهراب در دژ سپید و ظاهری که شباهت بسیار به سام دارد، با انکار مستقیم این واقعیت و در ادامه با کشتن زنده‌رزم، عملاً، تنها روزنه امید سهراب برای شناختن پدر را مسدود می‌سازد (انکار عملی).

شاید این‌گونه احساس کنیم که رستم از اتفاقی که افتاده غمگین و آشفته‌خاطر است؛ اما وقتی ماجرا را برای کاووس بیان می‌کند، آثاری از پشیمانی یا اندوه خاطر در سخنان او احساس نمی‌شود.

وز آن مشت بر گردن زنده‌رزم
که ز آن پس نیاید به رزم و به بزم
بگفتند و پس رود و می‌خواستند
همه شب همه لشکر آراستند

(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۵۷)

بر اساس یک دریافت، «نکته اینجاست که رستم، تاکنون پنهانی با کسی روبه‌رو نشده بود و تا این زمان سابقه نداشت که تنهایی و ناشناس، به اردوگاه دشمن برود؛ چون نیازی بدین کار نداشت؛ همه او را می‌شناختند و بر قدرت و توانایی و پیروزی او به‌خوبی واقف بودند؛ ولی در این نبرد، چون به دلایلی نمی‌تواند و نباید خود را به دشمن بشناساند، به فکری شیطانی می‌افتد که ناشی از احساس سرخوردگی و یا نوعی شکست در برابر حریف است؛ بنابراین بر آن می‌شود تا زنده‌رزم را که در واقع، بازو و وزیر دست راست و ارشد سهراب است، به شیوه‌ای پنهانی و حتی ناجوانمردانه و به‌سرعت، به قتل برساند. البته باید گفت رستم، بنا به دلایلی روشن، حتی اگر زنده‌رزم را هم می‌شناخت، باز باید او را می‌کشت» (صادقی، ۱۳۹۲: ۱۲). رستم پس از بازگشت از دژ، در مورد سهراب به کاووس چنین می‌گوید:

وز آن جایگه رفت نزدیک شاه ز ترکان سخن گفت وز بزمگاه
 ز سهراب وز بزرز و بالای او ز بازوی و کتف دلارای او
 که «هرگز ز ترکان چنین کس نخاست به کردار سرو است بالاش راست
 به توران و ایران نماند به کس تو گویی که سام سوار است و بس
 (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۵۷)

از واکنش رستم این‌گونه به نظر می‌رسد که او برای کتمان حقیقت نسبتش با سهراب که اکنون در جایگاه دشمن متعرض به آرمان‌هایش قرار گرفته است، از هر نوع انکاری مدد می‌گیرد تا از ارتباط با این واقعیت تلخ بگریزد.

آنچه موجب می‌شود که پهلوان بی‌همتای شاهنامه، به مکانیسم انکار متوسل شود و از باور نسبتش با سهراب بگریزد، حفظ نام است. «نام، عالی‌ترین محرک قهرمانان شاهنامه است. نیکاندیشان شاهنامه، مخلصانه قدم به میدان مبارزه می‌گذارند و بداندیشان، کیفر

بداندیشی خویش را می‌بینند. رستم نیز، به دنبال نام‌جویی، تن به نبرد با فرزند خویش می‌دهد» (مسکوب، ۱۳۶۹، ۵۲).

۲-۳- بازداری ارتباط با واقعیت یا احساس واقعیت^۱

فروید معتقد است که بازداری ارتباط با واقعیت، زمانی اتفاق می‌افتد که فرد از مواجهه شدن با تهدیدات دنیای واقعیت، دچار اضطراب می‌شود و «من» او، برای رهایی از این اضطراب، به انکار واقعیت متوسل می‌شود؛ سپس عواطف خشونت‌بارش از این احساسات را، در خود بازداری می‌کند. به علاوه، این شخص، به رویدادهایی که در دنیای واقعیت در حال وقوع است، توجهی نمی‌کند؛ زیرا که توجه به این هشدارها، مانع روبه‌رو شدن او با خشونت‌هایی می‌شود که در جهان خارج و به خصوص در درون او جریان دارد (بلکمن، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

اکنون به بررسی عملکرد رستم در داستان می‌پردازیم که او چگونه برای رهایی از اضطراب، به این رفتار دفاعی متوسل می‌شود. با توجه به سخنان رستم، هنگامی که سهراب با اصرار می‌کوشد تا حقیقت را از زبان او بشنود و یقین حاصل نماید که این هم‌اورد پرهیبت ایرانی، همان رستمی است که تهمینه توصیف آن را کرده است؛ رستم در معرفی خود متوسل به دروغ می‌شود و خود را پهلوانی از چین معرفی می‌کند که این سخنان دروغین رستم، نشان از کتمان حقیقتی دارد که پهلوان نامور ایران از رویارویی با آن واهمه دارد و باید قبول کنیم که رستم برای گریز از واقعیت نسبتش با سهراب، دروغ را بهترین چاره می‌داند. «مردانگی و شجاعت رستم، به حدی است که از هیچ مانعی برای رسیدن به سرمنزل مقصود باکی ندارد. پهلوان ایرانی، با چابکی و زورمندی، در برابر یزدان سر تعظیم

1. Inhibition of reality

فرود می‌آورد و به دروغ و ترفند و مکر و فریب دست نمی‌یازد؛ مگر برای نجات ایران و حفظ نام» (صفا، ۱۳۷۴: ۲۴۲).

بدو گفت کز تو بیرسم سخن همه راستی باید افگند بن
 من ایدون گمانم که تو رستمی گر از تخمه نامور نیرمی
 چنین داد پاسخ که رستم نیم هم از تخمه سام نیرم نیم
 که او پهلوان است و من کهترم نه با تخت و گاهم نه با افرم
 (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۷۱)

به نظر می‌رسد رستم با حضور در آوردگاه نبرد با سهراب و کتمان نام و نشان خود، در پی انکار واقعی است که مواجهه با آن، در او ایجاد اضطراب می‌کند؛ زیرا اکنون سهراب در صف دشمنان ایران قرار گرفته است و این حقیقت تلخی است که رستم را مضطرب می‌نماید. او برای رهایی از احساس گناه نبرد با فرزند و نادیده گرفتن مهر و عاطفه پدری، می‌کوشد تا این احساسات را در خود بازدارد کند؛ اما وقتی سینه سهراب را می‌درد و سهراب او را تهدید به کین‌خواهی رستم می‌کند، قراین و شواهد، بدون هیچ اشتباهی، واقعیت را برای رستم نمایان می‌سازد و او با واقعیت تلخی که از آن می‌گریخت، مواجه می‌شود.

۳-۳- بازداری فرآیند ثانویه^۱

طبق تعریف فروید، به آن دسته از عملکردهای روانی که هشیارانه، منطقی و عقلانی است، «فرآیند ثانویه» گفته می‌شود. او در توضیح مکانیسم بازداری فرآیند ثانویه که یکی از کارکردهای «من» است، چنین می‌گوید که «اگر حس زمان‌شناسی با خشم درآمیخته شود،

1. Inhibition self-care

اعمالی که از فرد سر می‌زند، به شکل دفاعی، کارکرد جهت‌یابی زمان را بازدارد می‌کند؛ و در نتیجه، خصلت‌های مذمومی؛ مثل: بدقولی و یا بی‌ثباتی، تأخیر و تعلل، به امور روزمره آن‌ها راه پیدا می‌کند» (بلکمن، ۱۳۹۱: ۱۰۶).

مکانیسم دیگری که رستم در داستان به آن متوسل می‌شود، بازدارد فرآیند ثانویه است. در آن بخش از داستان که او نامه کاووس‌شاه را می‌خواند و از حمله سهراب به ایران آگاه می‌شود، برخلاف دستور کاووس مبنی بر شتاب در رساندن خود به دربار برای مقابله با سهراب، سه روز به می‌خواری می‌پردازد و در رفتن به دربار تعلل می‌کند. درست است که رستم حقیقت تعرض فرزندش را انکار می‌کند؛ اما از تأخیرش برای رفتن به دربار، روشن است که او از مسئله‌ای خشمگین و مضطرب است. از نظر فروید، وقتی من انسان با واقعیتی که او را دچار خشم و اضطراب می‌کند مواجه می‌شود، برای رهایی از این اضطراب، به کمک مکانیسم بازدارد فرآیند ثانویه، می‌کوشد تا حس زمان‌شناسی خویش را بازدارد کند و با تعلل و تأخیر در انجام آن کار، خشم حاصل از رویارویی با واقعیت را در خویش فروبشاند.

همان‌گونه که در توضیح کارکرد مکانیسم بازدارد فرآیند ثانویه آمده است، وقتی خصلتی چون تأخیر و تعلل، از پهلوان خوش‌نامی چون رستم سر می‌زند که تا پیش از این گوش‌به‌فرمان شهریان بوده است، باید قدری در این واکنش او تأمل کنیم. «سپاه دشمن که با چنان سرداری به ایران حمله‌ور شده، دژ مرزی را تسخیر کرده و با شتاب به سوی قلب ایران رهسپار است؛ بزرگان ایران از هر چیز جز رستم دل بریده‌اند و او را برای نجات کشور فراخوانده‌اند؛ در چنین وضعی رستم چهار روز به می‌گساری می‌گذراند. این باده‌پیمایی، نه نشان فراغت است، نه نشانه شادی. پاسخی است به اضطرابی بزرگ: رستم بر سر بزرگترین دوراهی‌های زندگی خود است. رستم به هیچ‌رو «می‌گسار» نیست؛ اما در این

مشکل جانکاه می‌گسار می‌شود و موفقیت و رسالت و قول خود را از یاد می‌برد» (رحیمی، ۱۳۶۹: ۲۳۱).

گرچه رحیمی براین عقیده است که رستم هیچ‌گاه می‌گساری نکرده است؛ اما این قابل‌باور نیست که پهلوان نامور ایران، هیچ‌گاه می‌گساری نکرده است؛ چراکه در شاهنامه نمونه‌هایی از می‌گساری او آمده است. نکته قابل‌تأمل این است که رستم در این شرایط حساس که باید فرمان کاووس را مورد توجه قرار دهد، برای فرونشاندن اندوه درونی خویش، به می‌پناه می‌آورد که این نشان از تشویش درونی پهلوان نامور ایران دارد. حال با توجه به کارکرد مکانیسم بازدارنده فرآیند ثانویه، دلیل تأخیر رستم در آمدن به دربار را، باید به دلیل خشمی بدانیم که او مدت‌هاست نسبت به عملکرد کاووس، در درون خود سرکوب کرده است و هنگام پرخاش با او، این خشم و نارضایتی در سخنانش به‌وضوح دیده می‌شود:

تهمتن برآشففت با شه‌ه‌ریار که چندین مدار آتش اندر کنار
همه ک‌ارت از یک‌دگر بدتر است تو را شه‌ریاری نه اندر خور است!
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۴۶)

با توجه به سخنان رستم، هنگام مواجه‌شدن با تنیدی کاووس و ابراز نارضایتی از عملکرد او، به نظر می‌رسد، دلیل تأخیر رستم، از یک‌سو اضطراب رویارویی با پهلوانی است که رستم خود گمان برده که او سهراب است و همین امر باعث شده تا این خشم و اضطراب، حس زمان‌شناسی او را مختل سازد و از سوی دیگر، به سبب خشمی است که از کاووس‌شاه در ناهشیار ذهنش وجود دارد.

۴-۳- همانندسازی با پرخاشگر^۱

آنا فروید در توضیح عملکرد این مکانیسم، بر این باور است که شخص، آنگاه که به واکنش‌های تند دیگران عکس‌العمل نشان می‌دهد و راه خصمانه با آن‌ها را در پیش می‌گیرد، می‌کوشد تا با این اقدام، خود را در برابر این احساس ناخوشایند درون خویش مصون نگاه دارد؛ بنابراین او برای رهایی از اضطراب تهدید شدن توسط دیگران، با استفاده از این مکانیسم، با فرد پرخاشگر همانندسازی می‌کند و با ابراز خشم خود، می‌کوشد تا در جایگاه تهدیدکننده برای او قرار گیرد و خود را از این احساس ناخوشایند محافظت نماید (منصور و دادستان، ۱۳۷۱: ۸۳).

وقتی رستم به دربار کاووس می‌آید و با خشم او روبه‌رو می‌شود، «من» رستم، بار دیگر اسیر احساس ناخوشایند می‌شود و به کمک «مکانیسم همانندسازی با پرخاشگر» می‌کوشد این خشم را متوجه کاووس کند و این گونه احساس ناخوشایند درون خود را فروبشاند. حال با پرخاش کاووس، بهانه برای گریختن رستم از واقعیت فراهم می‌شود؛ اما کاووس که هراس هجوم سهراب و سپاهش لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذارد، چاره‌ای جز بازگرداندن رستم برای نبرد با این پهلوان ترک نمی‌بیند؛ از این‌رو، با چاره‌اندیشی کاووس و سخنان تحریک‌آمیز گودرز، بار دیگر رستم به دربار بازمی‌گردد.

در بخش دیگر داستان، هنگامی که رستم از نبرد با سهراب درمانده می‌شود، در این اندیشه است که این احساس ناخوشایند را به سپاه توران نشان دهد و از این راه احساس ناکامی خویش را فروبشاند؛ بنابراین به سمت سپاه توران می‌تازد و سپاه از ترس پهلوان نامور ایرانی، آشفته و پراکنده می‌شود. چنان‌که گفته شده «رستم در نبرد با سهراب، آن پهلوان همیشگی نیست و احساس ضعف می‌کند؛ چون با زور بازو نمی‌تواند بر حریف

1. Identification with the aggressor

قدرتمند چیره شود؛ بنابراین با ترفند و حيله بر او پیروز می‌شود؛ زیرا هدف اصلی در این نبرد، پیروزی رستم و به تبع ایران است و ایرانیانی که نظاره‌گر این نبرد حساس بوده‌اند نیز همین را می‌خواسته‌اند؛ لذا در پی چند و چون این ماجرا برنیامدند» (صادقی، ۱۳۹۱: ۱۴).

۳-۵- فرافکنی^۱

یکی از دیگر مکانیسم‌های دفاع روانی، فرافکنی است که برای آن نام‌های دیگری؛ مانند «برون‌فکنی» و «به دیگری نسبت دادن» نیز به کار رفته است. فرافکنی یکی از مکانیسم‌های متداولی است که شخص از طریق آن، اندیشه‌ها و افکار غیرقابل پذیرش و یا تمایلات درونی و ناخودآگاه خویش و همچنین اشتباهات خود را به دیگری نسبت می‌دهد و به این وسیله، موجبات رضایت‌خاطر و آرامش خود را فراهم می‌سازد. معمولاً بخشی از پیش‌داوری‌هایی که افراد فرافکن در حق دیگران انجام می‌دهند، شامل نسبت دادن خصایلی به دیگران است که از سوی خود فرد، ناپسند تلقی می‌شود. ضرب‌المثل «کافر همه را به کیش خود پندارد» نمونه‌ای از چنین مکانیسمی است. اشکال این مکانیسم آن است که «فرد با نسبت دادن صفات نامطلوب و نامعقول خود به دیگران، فرصت نمی‌یابد که به رفع منطقی و صحیح آن‌ها اقدام کند» (کریمی، ۱۳۷۶: ۷۴).

در آن بخش از داستان که سهراب پس از مهلت دادن به رستم، با ادامه نبرد در روز دیگر موافقت می‌کند، پیش از آغاز رزم، سهراب که همچنان در پی صلح با هم‌آورد خویش است، دیگر بار او را به سازش و کناره‌گیری از جنگ دعوت می‌کند؛ اما رستم در پاسخ به پیشنهاد او چنین می‌گوید:

1.projection



بدو گفت رستم که «ای نامجوی نبودیم هرگز بدین گفت و گوی
 ز کشتی گرفتن سخن بود دوش نگیرم فریب تو، زین در مکوش
 نه من کودکم گر تو هستی جوان به کشتی کمر بسته‌ام بر میان
 بکوشیم و فرجام کار آن بود که فرمان و رای جهانبان بود
 بسی گشته‌ام در فراز و نشیب نیم مرد گفتار و بند و فریب
 (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۸۱)

با در نظر گرفتن سیر داستان و توجه به این نکته که سهراب در دیدارهایش با رستم، همواره در پی نزدیک شدن به اوست و هیچ‌جا قصد آن را نداشته تا هم‌آورد خویش را بفریبد؛ بعید به نظر می‌رسد که سخنانش مبنی بر مصالحه با پهلوان نامور سیستان، از سر ترفند و حيله باشد؛ اما واکنش رستم در بخش‌های مختلف داستان و تلاش او برای ناشناس ماندن در برابر این پهلوان جوان و گریز از افشای حقیقت، به‌وضوح نشان می‌دهد که این رستم است که همواره در پی فریب هم‌آورد بوده است و هراس او از نزدیک شدن به فرزند و افشای حقایق، آن هم در آن شرایط حساس، رستم را بر آن می‌دارد تا مصالحه‌جویی سهراب را مکر و حيله پندارد؛ تا از این طریق، خود را از سرزنش‌های فرامن مصون نگاه دارد و برای رهایی از اضطراب حاصل از نافرمانی معیارهای فرامن، این بار متوسل به «مکانیسم فرافکنی» شود و انگیزه مکر و فریب را به سهراب نسبت دهد، تا با این سخنان، این احساس ناخوشایند درونش را به‌جانب سهراب فرافکنی کند.

۶-۳- جبران^۱

فروید در معرفی مکانیسم جبران، این‌گونه بیان می‌کند که وقتی شخص در یک زمینه، با احساس شکست و ناکامی روبرو می‌شود، روان او دچار تشویش حاصل از این ناکامی می‌شود؛ در نتیجه، من او، برای رهایی از این احساس آزاردهنده، می‌کوشد با استفاده از این مکانیسم و تغییر موقعیت، در صدد گریز از این اتفاق ناخوشایند برآید و به اصطلاح، به جبران این احساس ناخوشیند پردازد (کریمی، ۱۳۷۶: ۷۶). اکنون به بررسی این مکانیسم در داستان می‌پردازیم:

رستم در دو جای این داستان، در صدد گریز از درگیری‌های ذهنی و هراس درونی‌اش برمی‌آید: نخست آن هنگام که نامه کی‌کاووس به او می‌رسد و او، با وجود اصرار کاووس برای تسریع در رفتن به دربار، چهار روز به می‌خواری می‌پردازد؛ درحالی‌که از سخنانش به روشنی پیداست که هراس تحقق این واقعیت را دارد که این مهاجم تورانی که لرزه بر اندام پهلوانان ایرانی انداخته، همان فرزندش باشد که تا آن لحظه راز بودنش را از ایرانیان مخفی نگه‌داشته است. از این‌رو، با تعلق در رفتن به دربار و پرداختن به می‌گساری، سعی در گریز از این واقعیت دارد. دومین بار؛ هنگامی که پس از تندی با کی‌کاووس، با اصرار گودرز به دربار بازمی‌گردد، با حضور در مجلس بزم کاووس‌شاه، بر آن است تا لحظاتی را فارغ از این همه کشمکش درونی و درگیری‌های ذهنی سپری کند. در این دو بخش، من رستم از چند سو تحت فشار قرار گرفته است؛ از یک‌سو واقعیت ناخوشایند دنیای بیرون که خبر تلخ حمله پهلوان ناشناس را می‌دهد و از سوی فشار بی‌امان فرامن که حالا خودش به سبب تناقض میان دستورات خود آرمانی و ندای وجدان، دچار کشمکش شده، روان رستم را به شدت آزار می‌دهد؛ زیرا طبیعی است که وجدان رستم، همچون هر پدری،

1. compensation



آرزومند نجات و تندرستی فرزند خویش است و از سویی خودِ آرمانی رستم که همیشه در پی مسرور ساختن ایرانیان و برقراری آرامش و امنیت در سرزمین آرمانی‌اش بوده، این بار هم اصرار به غلبه بر هم‌آورد خویش دارد؛ حتی اگر این هم‌آورد فرزندش باشد.

۷-۳- تغییر جهت به سمت خود^۱

فروید بر این باور است که اشخاص، هنگامی که خود را در برابر خطرات دنیای بیرون ناتوان می‌بینند، این ناتوانی در آن‌ها احساس ضعف ایجاد می‌کند؛ از این رو، درصدد آسیب رساندن به خود برمی‌آیند تا احساس ناخوشایند ضعف و گناه را از این طریق در خویش فروبشانند. به عقیده او، این مکانیسم بیشتر توسط افرادی به کار می‌رود که تمایلات خودکشی دارند و معمولاً دوست ندارند احساس خشم ظالمانه خود را در برابر اشخاص دیگر نشان دهند. به همین دلیل، برای فرونشانی احساس گناه و تسکین خشم، آن را به جانب خود هدایت می‌کنند (بلکمن، ۱۳۹۱: ۶۵).

رستم، در این داستان، تنها یک‌بار از این مکانیسم استفاده می‌کند و آن هنگامی است که سهراب با معرفی خود و دادن نشانی (مهره) او را یک‌بار در برابر حقایق ناخوشایند دنیای بیرون قرار می‌دهد (حقایقی که او تا آن لحظه از رویارو شدن با آن گریخته است)؛ اما به‌ناگاه، هجوم تلخی‌ها و ناکامی‌ها بر «من» رستم، او را چنان دچار تشویش و اضطراب می‌کند که ناخودآگاه، موی‌کنان و برسرزنان، در پی فرونشاندن این احساس برمی‌آید:

1. Turning on the self

چو بگشاد خفتان و آن مهره دید همه جامه بر خویشتن بردرید
 همی گفت که «ای کشته بر دست من دلیر و ستوده به هر انجمن»
 همی ریخت خون و همی کند موی سرش پر ز خاک و پر از آب روی
 (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۸۷)

از واکنش رستم، پس از مواجهه با واقعیت، این گونه به نظر می‌رسد که «من» او، اسیر دو احساس خشم و گناه گشته است؛ خشم به واسطه عملکرد سهراب و انتخاب مسیر نادرست برای دیدار با او و احساس گناه که به واسطه عمل نکردن به ندای وجدانش و کشتن سهراب در او ایجاد شده است؛ بنابراین، «من» رستم، در مواجهه با واقعیت‌های تلخ دنیای بیرون، به کمک «مکانیسم تغییر جهت به سمت خود، به آسیب زدن به خویشتن اقدام می‌کند تا خشم و احساس گناه را از این طریق در خویش فروبشاند.» (از نظر فروید، فردی که مرتکب عملی شده که با اخلاقیات اجتماع مغایرت دارد، به بروز نوعی رفتار جبرانی، به‌طور مداوم، دست خواهد زد تا دامن خود را از آلودگی بزدايد) (شفیع‌آبادی، ۱۳۸۶: ۵۷).

۸-۳- جابه‌جایی^۱

فروید در تعریف این رفتار دفاعی، بر این باور است که «مکانیسم جابه‌جایی موجب انتقال احساسات، هیجان‌ها و تکانه‌های اضطراب‌زا، از یک شخص یا یک شیء تهدیدکننده، به فرد یا شیء دیگر که امن‌تر و قابل‌پذیرش‌تر است، می‌شود. با استفاده از این مکانیسم، افراد می‌توانند احساسات فروخورده خود را بر سر اهداف بی‌خطر و ضعیف‌تر تخلیه کنند؛ به عنوان مثال: کارمندی که از رئیس خود عصبانی است، از آنجایی که قادر نیست این عصبانیت را نسبت به او نشان دهد، هنگامی که به خانه بازمی‌گردد، خشم خود را از رئیسش

1. Displacement

به‌سوی افراد خانواده که در جایگاه ضعیف‌تر نسبت به مافوقش قرار دارند، جابه‌جا می‌کند» (کریمی، ۱۳۷۶: ۷۵).

در بخش دیگر داستان، باز هم رستم از این مکانیسم استفاده می‌کند؛ آن‌گاه که یقین پیدا می‌کند که توان مقابله با سهراب را ندارد، در برابر ضربهٔ فرزند، می‌کوشد تا ضعف خود را پنهان کند؛ اما سهراب که آثار استیصال را در رستم به‌وضوح دریافته، درماندگی‌اش را به تمسخر می‌گیرد و رستم در واکنش به این سخن تحقیرآمیز هم‌آورد و برای رهایی از خشم درونش، به سپاه توران حمله می‌کند:

بزد گرز و آورد کتفش به درد بپیچید و درد از دلیری بخورد
 بخندید سهراب و گفت ای سوار به زخم دلیران نه‌ای پایدار
 به رزم اندرون رخس گویی خر است دو دست سوار از همه بتر است
 اگرچه گوی سرو بالا بود جوانی کند پیر کانا بود
 به سستی رسید این از آن، آن از این چنان تنگ شد بر دلیران زمین
 که از یک‌دگر روی برگاشتند دل و جان به اندوه بگذاشتند
 تهمتن به توران سپه شد به جنگ بدان‌سان که نخچیر بیند پلنگ
 میان سپاه اندر آمد چو گرگ بدان‌سان که نخچیر بیند پلنگ
 (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۷۳)

رستم که در برابر سهراب درمانده شده است و ترس از شکست و قربانی شدن در نبرد را دارد، مصمم می‌شود تا از انفعال به سمت فعالیت حرکت کند و برای کاستن از تنش و اضطراب درونی‌اش، عرصهٔ نبرد را ترک کرده، به‌سوی سپاه توران حمله‌ور شود؛ تا در میان سپاه حریف، رعب و وحشت ایجاد کند. «آن‌گونه که ملاحظه می‌گردد، عاملی دیگر که

موجب به وقوع پیوستن این تراژدی می‌گردد، اندیشه‌های درونی رستم است که همراه با اضطراب است» (فشارکی، ۱۳۹۰: ۱۰).

در بررسی شخصیت رستم، وقتی واکنش‌های او را در بخش‌های مختلف داستان می‌بینیم، به‌وضوح درمی‌یابیم که پهلوان یگانه شاهنامه، هرکجا با احساس ناخوشایندی روبه‌رو می‌شود، می‌کوشد رفتاری بهنجار و همسو با معیارهای اخلاقی فرامن از خود به نمایش گذارد.

براساس یک تحلیل «می‌دانیم که رستم دارای سه قدرت است؛ قدرت پهلوانی، قدرت اندیشه و خرد، قدرت دیوانی. رستم دو قدرت اول را که از «طبیعت» دارد، در راه دیگران و در راه وطنش به کار می‌اندازد؛ یعنی می‌کوشد از ارتفاعی که مایه جدایی او از مردم است، فرود آید. همه‌جا اندیشه او در خدمت به ایران است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان او را، با اطمینان خاطر، قهرمان ملی نامید. رستم، نه‌تنها پهلوان پهلوانان؛ که بخرد و فرزانه و دادگر جنگنده با ستم‌ها و بیدادهاست و این همه کم نیست» (رحیمی، ۱۳۶۹: ۲۲۶).

رستم تا آن زمان که ارزش‌هایش مورد تعرض قرار نگیرد، می‌کوشد تا خشم خویش را سرکوب نماید و آن‌گاه که نام و آرمانش مورد هجمه قرار می‌گیرد، مضطرب و آشفته می‌گردد و برای صیانت از آن‌ها، تا پای جان پیش می‌رود.

۴- نتیجه‌گیری

کتاب ارزنده شاهنامه فردوسی، از جمله منابع بسیار غنی برای انجام پژوهش‌های میان‌رشته‌ای است که می‌توان جنبه‌های مختلف آن را، از منظر علوم گوناگون؛ از جمله روان‌کاوی، بررسی و تحلیل کرد. این امر ریشه در نگاه ژرف، دقیق و هنری فردوسی به همه زوایا و ابعاد زندگی قهرمانان، شخصیت‌های داستانی و اسطوره‌های شاهنامه دارد. از

سوی دیگر، گسترش و عمق دانش‌هایی چون روان‌شناسی، سبب ایجاد رویکردهای تازه به اساطیر و داستان‌های رمزآمیز کهن شده است. مباحثی همچون نقد روان‌کاوی، زمینه را برای شناخت بهتر زوایای پنهان داستان فراهم می‌کند. بررسی‌هایی که در این پژوهش صورت گرفت، نشان می‌دهد که رستم از آغاز سهراب را می‌شناخت؛ اما این واقعیت تلخی است که پهلوان نامور ایران، به خاطر مصالح سرزمینش و دفاع از آرمان‌های مقدس خویش، حاضر به پذیرش آن نمی‌شود و از سویی، اضطراب عمل کردن برخلاف دستورات وجدان (که او را به مصالحه با فرزند فرامی‌خواند) و خود آرمانی‌اش (که صیانت از آرمان‌ها و ارزش‌های رستم را همواره به او گوشزد می‌کند) سبب می‌شود که به مکانیسم‌های دفاعی متوسل شود تا شاید، هرچند کوتاه، روی آرامش را ببیند. با توجه به سیر داستان برای مکانیسم انکار، بی‌توجهی رستم به فرمان شهريار ایران و نیز کشتن زنده رزم را می‌توان برشمرد. توسل رستم به دروغ در معرفی خود به سهراب، نشان از استفاده او از مکانیسم بازداری ارتباط با واقعیت دارد و همچنین تعلل پهلوان نامی ایران در اجرای فرمان شهريار، توسل او به مکانیسم بازداری فرآیند ثانویه را نشان می‌دهد. پرخاش رستم در برابر خشم و تندی کاووس شاه، استفاده او از مکانیسم دفاعی همانندسازی با پرخاشگر را نمایان می‌سازد. تعلل در رفتن به دربار و پرداختن به می‌گساری و نیز حضور در مجلس بزم کاووس شاه، پس از اصرارهای گودرز، برای فارغ‌شدن از کشمکش‌های درونی، نشان از توسل رستم به مکانیسم جبران دارد. تهمتن، هنگامی که با شنیدن حقایق از زبان سهراب، در برابر هجوم تلخ واقعیت‌ها قرار می‌گیرد و به خویش آسیب می‌رساند، از مکانیسم تغییر جهت به سمت خود استفاده می‌کند. نشان توسل تهمتن به مکانیسم جابجایی، هجوم او به سپاه توران، پس از استیصال در نبرد با سهراب است. در واقع، رستم در برابر عمل نسنجیده سهراب در حمله به ایران و متحد شدن با تورانیانی که از دیرباز دشمن دیرینه ایران به شمار می‌رفته‌اند،

راهی جز کتمان واقعیت نمی‌بیند. واقعیتی که تا لحظه مرگ برای پهلوان نامور ایرانی تلخ و جانسوز بود. رستم در استفاده از مکانیسم‌های دفاعی، معقول و محتاط عمل می‌نماید که این مسئله، نشان از بلوغ اندیشه یگانه پهلوان شاهنامه دارد و اصلی‌ترین مکانیسمی که در این میان به آن متوسل می‌شود، مکانیسم انکار واقعیت است. او در استفاده از این مکانیسم، تا آنجا پیش می‌رود که در راه صیانت از آرمان‌هایش، گران‌بهارترین سرمایه‌های زندگی‌اش را هم به کام مرگ می‌کشانند.

منابع

- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۹)، *زندگی و مرگ پهلوانان «در شاهنامه»*، تهران: ابن‌سینا.
- بلکمن، جروم. اس. (۱۳۹۱)، ۱۰۱ *مکانیسم دفاع روانی*، ترجمه غلامرضا جوادزاده، تهران: ارجمند.
- جی فیست و گریگوری جی فیست. (۱۳۸۷)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۶۹)، *تراژدی قدرت در شاهنامه*، تهران: نیلوفر.
- شاملو، سعید. (۱۳۸۲)، *مکتب‌ها و نظریه‌هایی در روان‌شناسی شخصیت*، تهران: رشد.
- شفیق‌آبادی، عبدالله و غلامرضا ناصری. (۱۳۸۶)، *نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی*، چاپ سیزدهم، تهران: نشر دانشگاهی.
- صادقی، مریم. (۱۳۹۱)، *تحلیل شخصیت رستم در نبرد با سهراب*، فصلنامه پژوهش ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، شماره ۲۷، صص ۱-۱۴.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۴)، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: فردوسی.
- صنعتی، محمد. (۱۳۸۵)، *صادق هدایت و هراس از مرگ*، تهران: مرکز.

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۰)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، جلد ۲، تهران: روزبهان.
- فروید، زیگموند. (۱۹۴۰)، مکانیسم‌های دفاع روانی، ترجمه محمدجوادی، سیدحبيب گوهری‌راد، تهران: رادمهر.
- فشاری، محمد و خسرو محمودی. (۱۳۹۰)، نقش نجوهای درونی در فضا سازی داستان‌های شاهنامه، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، (ص ۱۰)، شماره ۳۰، صص ۱۰-۱.
- قربانی‌پور، زهرا. (۱۳۹۲)، نقد و بررسی روان‌کاوانه شخصیت رستم و سهراب (بر اساس داستان رستم و سهراب)، فصلنامه مطالعات نقد ادبی، دوره ۸، شماره ۳۲، صص ۱۵۵-۱۲۰.
- کریمی، یوسف. (۱۳۷۶)، روان‌شناسی شخصیت، تهران: ویرایش.
- منصور، محمود و پری‌رخ دادستان. (۱۳۷۱)، روان‌شناسی ژنتیک ۲، تهران: ژرف.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۶۹)، فردوسی و شاهنامه، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۵۷)، سوگ سیاوش، چاپ پنجم، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۸۱)، تن پهلوان و روان خردمند، تهران: طرح نو.
- یاورى، حورا. (۱۳۷۴)، روان‌کاوی و ادبیات، دو متن، دو انسان، دو جهان، تهران: تاریخ ایران.

- Freud, Sigmund. (1953). "Remembering, Repeating and working Through" In Freud, the standard Edition. The Hogarth press and the institute of psychoanalysis. 1953, p:150

